

# که از داد باشی تو پیروز و شاد

داستان کیخسرو و کناره گیری او از قدرت در شاهنامه

● دکتر محمد جلالی، مشاور دوره متوسطه



تلقی از ناشناختن اسطوره و ریشه های فرهنگ بشری در ماقبل تاریخ حاصل شده است.

شاهنامه را می توان از لحاظ موضوع به سه بخش عمده تقسیم کرد: اسطوره های (از عهد کیومرث تا ظهور فریدون)؛ پهلوانی (از قیام کاوه تا مرگ رستم)؛ تاریخی (از پادشاهی بهمن اسفندیار تا حمله اسکندر به ایران). شگرف ترین و قابل توجه ترین بخش آن قسمت نخست است. از منظر نگارنده، اسطوره به هیچ روی افسانه نیست، بلکه بخش ماقبل تاریخ است که به علت ثبت نشدن در زمان خود، گاه گاه با اضافاتی دیر آشنا فریه شده و در طول سالیان متمادی، مطالبی بر آن افزون شده است. فردوسی در مقدمه شاهنامه در خصوص نوشته خود می گوید:

تو این را دروغ و فسانه مدان  
به یکسان روش در زمانه مدان  
از او هر چه اندر خورد با خرد  
دگر بر ره رمز معنا برد

حکیم ابوالقاسم فردوسی ابرمرد پهنه حکمت و دانش زبان پارسی است که به زعم بسیاری از محققان، مانایی و استواری زبان فارسی در طول تاریخ پر فرازونشیب ایران، مرهون تلاش و همت اوست.

اثر فردوسی تنها شعر نیست، بلکه سراسر حکمت و شعور است و دانایی و اوج پرواز اندیشه بشری را از ماقبل تاریخ تا کنون در ذهن ها تداعی می کند. نگارنده شاهنامه بزرگ سعی داشته است حکمت های بشری را از اساطیر و اولین انسان ها که در کره خاکی به زندگی اجتماعی روی آورده اند، جمع کند و در قالب شکرین شعر فارسی بر جهانیان عرضه دارد. این چنین تا هزاران سال کام مردمان را از حلاوت رطب سخن خود محفوظ داشته است.

بناهای آباد گردد خراب  
ز باریدن و تابش آفتاب  
پی افکنم از نظم کاخی بلند  
که از باد و باران نیاید گزند  
نمیرم از این پس که من زنده ام  
که تخم سخن را پراکنده ام

اصلی ترین مبنای شاهنامه همان گونه که فردوسی مطرح می کند، خرد است و خردپیشگی این اثر سترگ را باید با مطالعه و مذاقه در کل آن ادراک کرد. در باور عوام شاهنامه نخوانده، نگاره فردوسی یکسره جنگ و قصه های مهیجی است ساخته و پرداخته ذهن نگارنده. عمده این

## داستان کیخسرو

از چالش‌های تعیین و پرورش جایگزین مدیر، چگونگی انتخاب جانشین، مهارت‌افزایی او، واسپاری برخی امور مدیریتی و نظارت ویژه به فرد منتخب، توجه به حساس نبودن سایرین نسبت به نامزد مورد نظر، زمینه‌سازی برای پذیرش جایگزین در بدنه سازمان، ایجاد انگیزه و رغبت در دیگران برای همکاری با مدیر جدید، باقی ماندن کنار مدیر تازه کار در سمت مشاور - که اصلاً در کشور ما عرف نیست و مدیران آن را کسر شأن می‌دانند - شناخت زمان مناسب کناره‌گیری مدیر قبلی و ... هر کدام مسئله‌ای قابل تأمل و درخور مطالعه و پژوهش است.

در این گفتار بنا داریم قسمتی از داستان کیخسرو در رهگذار مدیریت و رهبری را واکاوی کنیم و چگونگی ترک گفتن کیخسرو مسند ریاست را و جایگزین کردن لهراسب بر جایگاه خویش را بررسی کنیم.

**از این کار کیخسرو اندازه گیرا**

**جهان را کهن دان و غم تازه گیر**

**سوی نیکی و نیکنامی گرای**

**جز این نیست توشه به دیگر سرای**

کیخسرو پادشاه عدالت‌گستر ایران در شاهنامه است. از دیرباز ایران با سرزمین توران به سرکردگی افراسیاب در جنگ و کشمکش بوده و کشور به کرات از ناحیه این فرمانده کژکردار متحمل آسیب‌های فراوان مادی و معنوی شده است. افراسیاب در جنگ‌ها همواره با شگردهای اهریمنی و جادویی توانسته است از تیغ انتقام پهلوانان ایرانی جان سالم به در برد، اما عاقبت این کیخسروست که با مدد یزدان بر افراسیاب چیره می‌شود و او را به فرجام ناراستی‌های رواداشته در حق ایران و ایرانیان به تیغ کین می‌سپارد. کیخسرو پادشاه خداترس، باایمان و شجاع ایرانی است و در زمانه خویش مقبول مردمان و پهلوانان نامدار کشور است که با جان و دل اوامر او را پذیرا هستند. او پیوسته باورمند است که:

**چنین است رسم سرای سپنج<sup>۱</sup>**

**نمانی در او جاودانه، مرنج**

**نه دانا گذر یابد از چنگ مرگ**

**نه جنگاوران زیر خفتان<sup>۲</sup> و ترگ<sup>۳</sup>**

**اگر شاه باشی و گر زردهشت**

**نهالی<sup>۴</sup> ز خاک است و بالین زخشت**

او نخبه‌ترین قافله‌سالار ایران است و در دوران فرمانروایی خود ایران را با قدرت به اوج آرامش، امنیت و افتخار رسانده است:

**همی گفت هر جای از آباد بوم**

**ز هند و ز چین اندرون تا به روم**

**هم از خاوران تا در باختر**

**ز کوه و بیابان و از خشک و تر**

**سراسر ز بدخواه کردم تهی**

**مرا گشت فرمان و تاج مهی**

**جهان از بداندیش بی‌بیم شد**

**دل اهرمن، زین به دو نیم شد**

اما در برهه‌ای طلایی که کشور از جنگ و آسیب‌رهایی می‌یابد و همه چیز بر مدار قرار و روال است، تصمیم می‌گیرد مسند فرماندهی را به شخص دیگری که از قبل در نظر داشته و برخلاف روالی که گذشتگان داشته‌اند از اینا و انساب خود او نیست، بسپرد. معیار اصلی او در این انتخاب، توانمندی‌های شخصی و معنوی آن فرد است. نخست تصمیم ترک جایگاهش را را با کارگزاران و اداره‌کنندگان اصلی کشور در میان می‌گذارد:

**همه پهلوانان ایران سپاه**

**شگفتی فرومانده از کار شاه**

**از آن نامداران روز نبرد**

**همه هر کسی دیگر اندیشه کرد**

هیچ کس نمی‌خواهد این سخن را بپذیرد. همگان با شگفتی به کیخسرو می‌نگرند. گمان می‌کنند رفتار و نافرمانی شخصی یا گروهی موجبات ملال و اندوه فرمانده را فراهم آورده است و می‌گویند:

**همه پهلوانان تو را بنده‌ایم**

**سراسر به دیدار تو زنده‌ایم**

**ندانیم اندیشه شهریار**

**چرا تیره گشت اندر این روزگار**

**تو را زین جهان روز بر خوردن است**

**نه هنگام تیمار<sup>۵</sup> و پژمردن است**

**گر از ما به چیزی بیازرد شاه**

**وز آزار او هست ما را گناه**

**بگوید به ما تا دلش خوش کنیم**

**پر از خون رخ و دل پر آتش کنیم**

کیخسرو ایشان را به آرامش دعوت می‌کند و می‌گوید: اکنون زمان ناراحتی و اندوه نیست، بلکه باید شادمان باشید و این تصمیم را نیک شمارید. من از هیچ کس و هیچ چیز اندوهی به دل ندارم:

**نه آزرم دارم ز کار سپاه**

**نه اندر شما هست مرد گناه**

**بدانید کاین چرخ ناپایدار**

**نداندمی کهتر از شهریار**

از گفتار کیخسرو همه اندوهگین می‌شوند و چون گفتارشان در دگرگونی تصمیم وی اثر نداشته است، وی را ترک می‌گویند:

**همه پهلوانان ز نزدیک شاه**

**برون آمدند از غمان جان تباه**

پس از یک هفته رایزنی، مدیران ارشد (پهلوانان) تصمیم می‌گیرند در چاره‌جویی برای معضل پیش آمده، از زال و



رستم کمک بگیرند. پیشنهاد دعوت از زال و رستم را گودرز، پهلوان نامدار ایرانی، مطرح می‌کند و مورد استقبال همگان واقع می‌شود. فرزند او گیو را به سیستان راهی می‌کنند:

به پیش آمد اکنون یکی تیره کار  
که آن را نشاید که داریم خوار  
بباید شدن سوی زابلستان  
سواری فرستی به کابلستان  
به زال و به رستم بگویی که شاه  
ز یزدان بیچید و گم کرد راه  
شما پهلوانید و داناترید  
به هر بودنی بر تواناترید

هفت روز سپری می‌شود و زال و رستم به پایتخت می‌رسند:

سر هفته را زال و رستم به هم  
رسیدند بی‌کام و دل پر ز غم  
چو رستم پدید آمد و زال زر  
همان مؤبدان فراوان هنر  
بگفتند با زال و رستم که شاه  
به گفتار ابلیس گم کرد راه

زال آن‌ها را دلداری می‌دهد و می‌گوید نگران نباشید. با هم‌فکری یکدیگر او را از تصمیمش منصرف خواهیم کرد: «بکشیم و بسیار پندش دهیم.»

کیخسرو به گرمی از زال و رستم استقبال می‌کند و به ستایش ارج ایشان در حضور همگان می‌پردازد. دو پهلوان ایرانی از غم و اندوه خود در عزم شاه برای ترک تاج و تخت سخن می‌گویند. کیخسرو بر تصمیم خود مُصر است:

چو بشنید زال این سخن بردمید  
یکی باد سرد از جگر برکشید  
که تا من ببستم کمر بر میان  
پرستنده‌ام پیش تخت کیان  
ز شاهان ندیدم کسی کاین بگفت  
چو او گفت ما را نباید نهفت

هیچ‌کس به عمق تصمیم کیخسرو پی نمی‌برد و با او هم‌داستان نمی‌شود. فهم موضوع برای اندیشمندان قوم هم غامض است و همه کار او را گمراهی می‌دانند. در ادامه گفت‌وگو، زال هنجار گفتار را فرو می‌گذارد و می‌گوید:

گر این باشد ای شاه سامان تو  
نگردد کسی گرد پیمان تو  
پشیمانی آید تو را زین سخن  
براندیش و فرمان دیوان مکن  
بمانی پر از درد و دل پرگناه  
نخوانند از این پس تو را نیز شاه  
به یزدان پناه و به یزدان گرای  
که اوی است بر نیک و بد ره‌نما

کیخسرو از گفتار زال ناخشنود می‌شود و می‌گوید: اگر سخن سردی به تو بگویم، خداوند آن را نمی‌پسندد و دیگر آنکه رستم ناراحت خواهد شد:

اگر سرد گویمت بر انجمن  
جهاندار نپسندد این بد ز من  
دگر آنکه رستم شود دردمند  
ز درد وی آید به ایران گزند  
همه پاسخت را به خوبی کنم  
دلت را به گفتار تو نشکنم  
به زال آنگهی گفت تندی مکن  
بر اندازه باید که رانی سخن

گفت‌وگوهای کیخسرو با مردم و نزدیکانش، افزون بر وجود سعه صدر، مشحون از نکاتی مدیریتی است که هر کدام دست‌مایه‌ای برای درس‌گفتارهای مدیریت است. کیخسرو در این مرحله همه مردم را مورد خطاب قرار می‌دهد و بر راستی و صداقت تصمیم خود سوگند می‌خورد که اراده‌اش در این امر بر حسب هوای نفس نیست:

به دارنده یزدان کیهان خدیو  
که من دورم از راه و فرمان دیو  
به یزدان گراید همی جان من  
که آن دیدم از رنج درمان من  
بدید آن جهان را دل روشنم  
خرد شد ز بدهای او جوشنم

یکایک فرماندهان را جداگانه مورد خطاب قرار می‌دهد و سفارش‌های لازم را به آن‌ها می‌کند. سپس لهراسب را که پهلوانی دلاور و مردی پرهیزگار است، به‌عنوان جانشین خود پیشنهاد می‌کند. پس از مخالفت‌های اولیه و استدلال‌های کیخسرو، همه مجاب می‌شوند و فرمانروایی لهراسب را می‌پذیرند.

به بیژن بفرمود تا با کلاه  
بیاورد لهراسب را پیش شاه  
چو دیدش جهاندار، بر پای جست  
بر او آفرین کرد و بگشاد دست  
فرود آمد از نامور تخت عاج  
ز سر برگرفت آن دلفروز تاج  
به لهراسب بسپرد و کرد آفرین  
همه پادشاهی ایران زمین  
سپردم تو را پادشاهی و گنج  
از آن پس که بردم بسی درد و رنج  
مگردان زبان زین سپس جز به داد  
که از داد باشی تو پیروز و شاد  
خرمند باش و بی‌آزار باش  
همیشه زبان را نگاه‌دار باش

#### پی‌نوشت‌ها

۱. اندازه‌گیر: بند بگير
۲. سسینج: محل اقامت چندروزه، کنایه از دنیا
۳. خفتان: لباس و زره جنگ
۴. ترک: کلاهخود
۵. نهالی: تشک بستر، اینجا مقصود مردن است
۶. تیمار: غم و غصه

#### منبع

۱. کسزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۹۳). نامه باستان (ویرایش و گزارش اهتمام فردوسی). سمت، چاپ پنجم، تهران.